

تضاد و خصومت اسلام با فرهنگ ایران

« جانا! روا نباشد، خونریز را حمایت (حافظ شیرازی) »

Επι ξυρον ισταται ακμης = Epi xyru histatai akmes] اپی خیرو هیستاتای آکمس = ما لبه ی تیغ ایستاده ایم و مسئله ی یا اسارت و عبودیت یا آزادی و زندگی مطرح است. (هُمر – ایلباد – پاره ی دهم - متن یونانی]

چرا ما از استقلال در تمام دامنه های زندگی خود می ترسیم؟ چرا نمی توان با انسانهایی که در زنجیرهای عقیدتی و ایدئولوژیکی و فکری و سنگسار شده به سر می برند به جامعه ی گشوده فکر و آزاد از استبداد و تحقق فرمانروایی مستقل رسید؟ استقلال را نه می توان از جایی وام گرفت نه می توان همچون خشکیار و آلات و ادوات مکانیکی و الکترونیکی وارد سرزمین خود کرد نه می توان کسب آن را همچون شرایع مذهبی از دیگران تقلید کرد. ما زمانی به استقلال در زمینه های گوناگون می رسیم که در اندیشیدن و رفتار کردن، انسانهایی مستقل و استوار بر خواست و نیروی فهم و سنجشگری خود باشیم. تا زمانی که ما به دریافت و پروراندن عمیق و تئوریک تجربه های فردی و کاربست فهم خود اتکا نکنیم، حرف زدن از استقلال، توهم است. فقط با استقلال فکری تک، تک ما ایرانیان است که دیگران می توانند ما را به رسمیت بشناسند و به وجودمان در مقام انسانهای فرهیخته و فرهنگیده، ارج و احترام بگذارند.

نگارنده این سطور به دلیل حاد بودن اقتدار بغرنجزا و بسیار خطرناک فقها و مراجع تقلید و آخوندها و مسئله ی فاجعه ساز اسلام و تضاد گوهری آن با فرهنگ ایران، تلاش کرده است که سلسله جستارهایی را به سهم خویش برای روشنگری اذهان هم میهنان به زبانی رسا و همگامانه منتشر کنم. من برآنم که اختلاف و تضاد بسیار عمیق و همچنین ناهمخوان و ابدالذهر ناسازگار مذهب اسلام را با فرهنگ ایران نشان دهم.

عقل تابع و وحشت افکن

در این جستار هر کجا که از « عقل » سخن می رود، منظور همان معنای روزمره و ورد زبان انسانهاست. مقوله ی « عقل » در مذهب اسلام و ادبیات عربی با مفهوم « خرد مهرورز و جهان آرا » در فرهنگ ایران از یکدیگر متفاوت و شدیداً متضاد با هم هستند. به دلیل پرهیز از بحث کردن تئوریک و فلسفی در باره ی این اختلاف، من کوشیده ام که فقط ماهیت عقل تابع را بیشتر توضیح دهم تا خوانندگان محترم بتوانند در اندیشیدن و مقایسه های فردی خود و همچنین دریافت افکار و برهانهای تلاشگران آزادی و روشنگری، به اختلاف و تنش مقولات و مفاهیم و واژگان فرهنگ و زبانهای متنوع ایرانی با مفاهیم اسلامی و قرآنی، بهتر و ژرفتر و مرزبندی شده تر پی ببرند.

آزادی را نمی توان با اطاعت و بندگی به دست آورد. انسانها فقط می توانند به قوانین و فرامین ارگانها و سازمانها و برگزیدگانی ارج بگذارند که زائیده ی « خرد جهان آرای » آنها باشند و برای شکوفایی و گسترش آزادی و رشد استعدادها و زندگی فردی و تواناییهای تک، تک آنها نیز مفید باشند و مدد رسانند. بنابر این، اقتدار و علم و قهاریت « الله » یا هر مرجع مقتدر دیگر، هیچ حقانیتی ندارد که بخواهد آزادی را به انسانها در قبال اطاعت و بردگی تقدیم کند؛ بلکه « آزادی » خودش فروزه هایی دارد که انسانها بر شالوده ارجگزاری به آنها می توانند مرزها و کرانه های رفتارها و منشهای خود را مشخص و متعین کنند. اطاعت کردن از نیروهایی فراکائناتی یا اشخاصی که همه چیز را می دانند یا ادعای تملک علم الهی را می کنند، بسیار مضرّ و تخریبگر مناسبات انسانی و اجتماعی است و همچنین در راستای نفی مطلق آزادی ماست. دانشی که زائیده ی کورمالیها و تفکرات و آزمایشها و خطاها و اشتباهات و سختکوشیهای انسان باشد از تمام علوم الهی و فراکائناتی با ارزشتر و ژرفتر و مطمئن تر و راهگشاینده تر هست؛ زیرا دانشهای بشری به گسترش آزادیهای فردی ما کمک می رسانند؛ ولی علوم الهی در جهت اسارت و تحمیق و حقارت و ذلالت و جهالت انسان برای اطاعت کردن از مقتدران و اشباح هول افکن استوار هستند.

علم الهی و انعکاس آن در ذهنیت فقها و مراجع تقلید و مجتهدان و آخوندها با حاکمیت و اقتدار مطلق « الله » بر ذهنیت و روان انسانها به هم آغشته است. کسانی که ادعای دانستن علم الهی را می کنند هرگز در کردارهای خود به اندیشه ها و دیدگاهها و تصمیمهای دیگران ارجی نمی گزارند و حتا خود را محق می دانند که برای دیگران تصمیم بگیرند. در مسئله ی آزادی، هیچگاه انسانها از اطاعت و عبودیت سخن نمی گویند؛ زیرا آزادی، خود انسان است که هر سلولش فداست دارد و هر کنش و واکنش او از بهر فراگستری و نگاهبانی از آزادی می باشد. در این راستا، آن انسانهایی که بر پایه ی عقل تابع می اندیشند، (عقل قرآنی با « خرد مهرورز و جهان آرای » ایرانی به شدت در تضاد و خصم ذاتی آنست) اندیشه هایشان در بند اقتدار « الله » هستند و افکارشان فقط رنگ و بو و خاصیت اقتدار الهی را دارند. چنان افکاری بر ضد آزادی و زندگی مشترک اجتماعی هستند.

عقل تابع و مطیع و وحشت افکن و دنباله رو (خصوصیتی که « محمد ابن عبدالله » در احادیث مختلف برای عقل کامل انسانی برمی شمارد) هرگز هیچ استقلالی ندارد؛ زیرا وابسته ی علم الهی است. آن نیروی فراکائناتی که بخواهد عقل ما، تابع او باشد، هموست که غارتگر آزادی ماست. آن ادعایی که می گوید عقل آدمی، ناقص است و نمی تواند « خیر و شر » خود را تمییز و تشخیص بدهد، ادعایی کاملاً بی پایه و بی مغز است؛ زیرا بر هیچ استدلال و برهان ژرف استوار نیست. انسانها، آزاد و لخت و عور زاده می شوند و می خواهند که آزادانه نیز زندگی کنند و همچنین لخت و عور بدون هیچ پوشش و هراسی بیندیشند و سخن بگویند. اینست معنای اصیل زیستن در « آزادی ». پرنسیپ آزادی به ناقص و ناکامل بودن معرفت انسان بازبسته است. « عقل ناقص » هرگز دلیلی برای عبودیت و اطاعت کردن انسان از نیرویی ماوراء الطبیعه یا مقتدرین زمینی نیست. نقص، اساس و بنمایه ی آزادی بشر است.

ناقص بودن عقل، امکانیست که انسانها را به سوی همفکری و همگرایی و هماندیشی با یکدیگر سوق می دهد. در نقص عقل است که آزادی انسانها، ریشه های قطور و ظریف و زندگی افزای خود را دوانیده است. بی ارزش کردن و تحقیر نقص عقل آدمی به قیمت نفی آزادی تمام خواهد شد. فقها و آخوندها و مراجع تقلید برای استمرار و حاکمیت مطلق خود بر ذهنیت و روان انسانها در مقابل عقل ناقص آدمی، جامعیت و تمامیت عقل و علم الهی را می گذارند که پیامدش فقط اسارت و پژمردن زندگی و نابودی آزادیست؛ زیرا در ذات عقل جامع « الله »، هر چیزی ضرورت محض دارد و مشیت آن، انکار ناپذیر و واجب الاطاعه است.

انسانها با نداشته ها و نقصها و آرمانها و آرزوها و خواسته های خود می توانند سرچشمه ی بزرگترین خوشبها و نیکیها و امکانها و آزادیهای فردی و اجتماعی بشوند. عقل تابع، عقلیست فاقد پرنسیپ جستجو و رادمنشی و ژرفنگری و سنجشگری. عقل تابع، تنبلی و مقلد و حیلہ گر و توجیه کننده و خونریز و انبارصفت است. ایده آل عقل تابع می خواهد که همه چیز را معقول ببیند و در چارچوب آهنگین مقولات عقلی آن را اسیر و زندانی کند. مذهب و ایدئولوژی و نظریه ای که همه چیز را بتواند در خودش، عقلانی مرتب و منظم و پابرجا کند، هیچ جایی برای آزادی باقی نخواهد گذاشت. در حالیکه انسانها با خیالات و رویاها و آرمانها و ایده آلهای خود بهتر می توانند زندگی کنند تا با وعده ها و وعیدهای سر خرمن و هول و هراسهای قیامت و روز حشر و قصاص الهی بر پایه ی عقل تابع.

انسان برای زیستن، به رویاها و آرمانها نیاز دارد؛ ولی هرگز خودش را تابع آرمانهایش نمی کند. هر گونه جامعه ای که جهنم و دوزخ را برای اعضایش برپا کند، رویای بهشت و مناسبات شادی آفرین و تغییر رادیکال ساختارهای اجتماعی را در ذهنیت و روان انسانها تهییج و ترغیب می کند. انسانها هیچگاه به کمال خود نخواهند رسید. مفهوم کمال، هرگز به معنای اطاعت و عبودیت و تسلیم شدن در برابر موکلان « الله » بر روی زمین نیست؛ بلکه رانه ایست که انسانها را به بهمنشی و زندگی بسیار زیباتر و گشوده فکرتر و شیرین کردارتر می انگیزد تا انسانها هیچگاه از تکاپو و کنکاش برای بهزیستی و آسایش نمانند. با اطاعت کردن و گردن نهادن به عقل تابع است که ما امکان اندیشیدن و استقلال فردی خود را در کاربست نیروی فهم و داوری خود مسدود و منجمد می کنیم.

انسانها تا زمانی خوش می زیبند و پیشرفت در تمام زمینه های تکنیکی و مکانیکی و آزمایشگاهی و فکری و فلسفی دارند که عقل آنها هیچ کمال و پایانی نداشته باشد. پایان اندیشیدن و افتادن به دامچاله ی عقل تابع، اختتام و مرگ زندگیست. تفکر تا موقعی زنده و پویا و بارآور و آفریننده است که برایش امکانهای حرکت و مجهول بودن وجود داشته باشند. در مسئله ی دین نیز خاتم انبیا بودن و پایان رسالت به معنای خط باطل کشیدن بر روی هر گونه ارتباط مستقیم و بی میانجی با خداست [تخمه ی خود را]. آنانی که ادعای تملک حقیقت را دارند، بر انحصاری بودن حقیقت و اقتدار عقیدتی خود بر ذهن و روان دیگر انسانها اعتراف آشکار می کنند. در اعتقاد چنین انسانهایی، هیچکس نیایستی به گونه ای دیگر بیندیشد و سخن بگوید و رفتار کند سواي آنچه که حقیقت آنها متعین و مشخص کرده است. کلمه ی « بدعت » در اعتقادات اسلامی از منفورترین و ملعونترین کلمات است؛ زیرا عقل آدمی نیایستی مستقل بیندیشد و افکار تازه ای را از ژرف تجربیات آدمی بزیاند.

حقیقت توحیدی یا علمی، همواره اختتام دهنده است و نفی کننده ی عقل مستقل. مسئله ی « اولوالعزم » بودن در اسلام بدین معناست که تنها راه امکان ارتباط با « الله » به رسول و امام و فقیه و مجتهد و آخوند بازبسته است. رابطه با « الله » در اسلام فقط از طریق واسطگویی امکانپذیر است. بنابر این، آن خدایی که فراکائناتی و به واسطه محتاج باشد، هیچ خدایی نیست و باید شبح ترسناک و نکبت آور او را با تمام نیرو در هم کوبید و متلاشی کرد. آن خدایی که بخواهد یک میلیمتر از سطح گیتی و زندگی خاکی انسانها، آنسو تر گام بردارد و فراکائناتی و مکافات دهنده و مالک دوزخ و جهنم باشد و مابین انسانها تمایز و تفاوت بگذارد و عده ای را حاکم بر عده ای محکوم بکند، بایستی تمام نشانه ها و آثار او را سر به نیست و نابود کرد. انسانها به چنان خدایانی هیچ احتیاجی ندارند؛ زیرا زندگی را نه تنها خوش و شاد و زیبا نمی کنند؛ بلکه به شدت، آن را تلخ و زهر آگین و مملو از نفرت و کینه توزی و حسادت و خونریزی و خمودگی و افسردگی نیز می سازند. ایرانیان، بزرگترین هنر و افتخار و رادمنشی خود را در این می دانستند که چنان خدایانی را بکشند [کشتن میتراس (= دیو سپید) در هفت خان رستم]؛ زیرا بر ضد زندگی و آزادی هستند.

انسانها نمی توانند اعتقادات کامل و ازلی - ابدی الهی را که زائیده ی تلاشهای جوینده و تجربیات فردی و اندیشیدنیهای ممتد خود آنها نیستند، به رسمیت بشناسند و برایشان ارج و منزلتی قائل شوند؛ زیرا چنان اعتقاداتی به زور شمشیر و تهدید و کشتار و شکنجه به انسانها، تحمیل و تلقین شده اند. چنان اعتقاداتی، زابیده و جوشیده و افشانده شده از گوهر وجودی آنها نیست. فقها و مراجع تقلید و آخوندها می خواهند که با بدنام کردن عقل ناقص آدمی از انسانها سلب استقلال و اندیشیدن فردی کنند تا بتوانند بر آنها همواره حکومت و سیطره داشته باشند. در میانی عقیدتی مذهب اسلام فقط آن انسانهایی عقل دارند که تابعیت « الله » و متولیانش را در حرف و عمل پذیرفته باشند. عقل از دیدگاه اسلامیستها، فقط وسیله ی اطاعت و تبعیت کردن از معرفان و مروّجان اراده ی « الله » است و بس.

مهمترین و اساسی ترین روش برای تشخیص ماهیت عقل تابع، مقوله ی سنجشگری است. عقل تابع، هرگز نمی تواند سنجشگری را تاب آورد؛ زیرا خودش را مدافع حقیقت محض می داند که از هر گونه سنجشی میراست. روند سنجشگری در ذهنیت و روان و مغز انسانها، روند به خود آمدن و بیدار شدن و کسب آگاهی فردی انسانهاست. از این رو، رهایی و گریختن از استبدادورزی اشخاص و گروهها و نظامهای توتالیتر هنوز آزادی و استقلال نیست؛ بلکه کسب و پروراندن و فریخته شدن مغز و چشمها و نیروی تیزبینی و تیزنگری فهم انسان است که در هر لحظه می تواند هر نوع استبدادی را شناسایی کند و با آن گالویزی فکری داشته باشد. ما با داشتن چنین نیروی در خود است که می توانیم آزادیهای فردی و اجتماعی را نگاهبانی کنیم و فراگسترانیم و هر استبدادی را در همان نطفه اش متلاشی کنیم. به همین سبب بایستی هوشیاری خود را در تمییز دادن دو مقوله ی بسیار ظریف و اساسی حفظ کرد. ما بایستی بتوانیم اصطلاح « رهایی » را از مقوله ی « آزادی » تفکیک کنیم تا فریب قدرت پرستان و حقیقت گرایان را نخوریم. آزادی، زیانندن و پروراندن چشمی در وجود ماست که می تواند پیشاپیش، هر گونه استبدادی را بشناسد و از برپایی و شکل گیری آن جلوگیری کند. مردمی می توانند آزاد بزیبند و آزاد بیندیشند که توانایی استبدادشناسی آنها بسیار نیرومند و حساس باشد و بتوانند با خواست و قاطعیت تام در برابر مستبدین استقامت کنند و قدرتورزی آنها را در هم بکوبند.

کوششها و تلاشهای نیروی سنجشگری ما، روندیست که برآنت از حاکمیت و اقتدار مطلق هر ایده و اعتقاد و ایدئولوژی و مذهب و امثالهم بگسلد و به استقلال اندیشیدن فردی برسد. عقل تابع می کوشد که چنین نیرویی را در ما خنثا کند و از کار بیندازد. انسانی که بخواهد به سنجشگری عقل رو آورد، خطر فروپاشی اقتدار الهی و قدرت پرستی موکلان زمینی آنها را با خود به همراه می آورد. از این رو، تمام آنانی که می خواهند حقایق خود را تثبیت ازلی – ابدی کنند، می کوشند که عقل تابع را کامل و جامع و خدشه ناپذیر جلوه دهند. توهم « کمال » در ذهنیت مومنین و معتقدین دقیقاً تلاشیست برای جلوگیری از نفوذ و به تکاپو افتادن نیروی سنجشگری در انسانها. کلیه فقها و مراجع تقلید و آخوندها و طیف رنگارنگ اسلام راستین سازان می کوشند به مومنان تلقین کنند که « حقیقت » اسلام، کامل و فاقد ایراد و اشکال است و برای هر چیزی که تصور پذیر یا حتا تصور ناپذیر باشد پاسخ معقول و قاطع و رهایی بخش دارد.

چنین تلقین و توهمی باعث می شود که مومنان تصور کنند هر نقصی در وجود خود آنهاست؛ نه اسلام. پیامد چنین تلقینی آنست که مومن و معتقد به اسلام، احساس می کند که در شناخت « حقیقت » الهی قصور کرده و ایمانش را به دنیا فروخته است. در چارچوب اقتدار الهی و میانی عقیدتی اسلام، مومن بایستی بپذیرد که حقیقت الهی، همیشه و همه جا، « سرّ مکتوم » می ماند و او بایستی آن را فقط از نو در هر دوره و مکانی، کشف کند و به « حیل المتین » الهی بیاویزد تا رستگار شود و از فریب دنیوی نجات پیدا کند. در اسلام، تلاش می شود تا آنجایی که امکانات و روشها و راههای عملی ایجاب می کنند، مقوله ی سنجشگری را از دامنه ی حقایق الهی، حذف و سرکوب کنند و به هیچکس اجازه ندهند که در نصّ قرآنی شک کند. وقتی که هیچکس آشکارا به سنجشگری نصّ قرآنی و محتویات اعتقاداتی گنجانده شده در آن رو نیاورد، مردم خود به خود در توهمات و تلقینات و تحمیلات اعتقادی خود استوار می مانند و ذهنیتشان کم کم نیز به سنگ خارا و اگر دانه می شود. روشنگری ذهنیتهای سنگسان و پیچیده و متحجر، کار آسان و کوتاه مدتی نیست.

کلیه ی ناظران عقیدتی و حفاظتی و انجمنهای مصلحتی و شوراهای فقهایی نگاهبان می دانند که « توهم کمال » در ذهنیت و روان انسانها به شدت آسیب پذیر و متزلزل است. به همین دلیل از سنجشگریهای علنی تلاشگران آزادی و روشنگری وحشت دارند و در آغاز به سرکوب و ترور و تهدید و زندان و شکنجه ی آنها رو می آورند. در مراحل سخت تر و پیچیده تر و زورمندتر است که دستگاه تنوریک فقها و آخوندها و مراجع تقلید و روشنگران رنگارنگ با ابزارهای « هرمنوتیکی و تاویلی و تفسیری » به نجات حقیقت الهی رو می آورند. برغم تمام تلاشها و عرق ریزیهای این طیف، نیروی سنجشگری انسانها از سرکوفته شدن و تنبلی و حقارت عقل تابع به ستوه می آید و در نهان به طغیان و عصیان می پردازد.

از این نظر، مسئله ی اسلام، مسئله ی انحصاری بودن « حقیقت » است. از حقیقت نیز نباید گسست؛ بلکه بایستی تابع آن ماند. فراتر از حقیقت، هیچ جایی نیست. هر کجا که انسان باشد، حقیقت همانجاست و هرگز خدشه ای در ساحت مقدس آن نیست که انسان بخواهد به شک و تردید بیفتد. حقیقت الهی، جامع کمالات الهیست. هیچ نقصانی در آن راه ندارد. هر چیزی که در نظر انسان، نقص و خطا به نظر می رسد از « ظلوم و جهول » بودن خود انسان است که نشأت می گیرد؛ زیرا انسان، عقلش ناقص است. ولی « الله »، عقل کلّ است و منجی انسان جاهل. از آنجایی که حقیقت الهی، خدشه ناپذیر و مطلق است، در نتیجه هر گونه تفکر و اندیشیدن و کشفیات تازه و نو بایستی در راستای گسترش و توضیح و تلقین و تحمیل و ترویج همان « حقیقت الهی » باشد. تغییر جویی و نوگرایی و خویشاندیشی و پشت پا زدن به حقیقت الهی و فراتر رفتن در نظر متولیان « حقیقت الهی » بدین معناست که انسانها وارد دامنه ی منکرات و منهیات شده اند و بایستی مرتکبین را محکوم کرد و آنها را به اشدّ مجازات رسانید.

در دامنه ی « حقیقت الهی » نمی توان و نباید به سنجشگری پرداخت. فقط بایستی با سنجشگران به خصومت پرداخت و « حقیقت » را از متلاشی شدن نجات داد؛ زیرا « حقیقت الهی » تنها راه رستگاری انسان جاهل از عذاب دنیوی و اخرویست. در کرد – و کار عقل تابع، هر گونه تولید فکری به تلاشهای دفاعی و تاویلی و هرمنوتیکی و تفسیری مختوم می شود؛ نه سنجشگرانه و نوجوبنده و آفریننده ی فکر نو. در نظر آنانی که عقل تابع دارند هر چیزی بایستی خود را با حقیقت، مطابقت بدهد و از آن، سرچشمه بگیرد؛ زیرا آنچه که باید تغییر بکند حقیقت الهی نیست؛ بلکه انسانها و پدیده ها و عواطف و احساسات و جوامع و جهان و غیره هستند که بایستی تغییر کنند. حقیقت نه تنها هیچ تغییری را در خود نمی پذیرد؛ بلکه ثبوت محض، ذات اوست. جهان و انسان و پدیده ها را بایستی بنا به مشیت و اراده ی الهی در راستای اقتدار و حاکمیت محض « الله » و متولیان شمشیر به دستش تغییر داد. اینست سنت نامتغیر الهی بر روی زمین.

وقتي که مومنان و معتقدین به حقیقت الهی نتوانند با اعمال جبر و قهر و شکنجه و کشتار و تبعید و زندان و شلاق و غصب حقوق اجتماعی و مصادره اموال و قطع اعضا بدن به تغییر دادن انسانها بپردازند، آنگاه مجبور می شوند که حقیقت الهی را دستکاری الهی کنند! آنها دخالت‌های خود را در نصّ حقایق الهی با شگردها و شعبده بازیهای « خطبة الاشباحی » امیر المومنین (نگاه کنید به نهج البلاغه و پرسش بسیار ژرف و تکان دهنده ی آن اعرابی با شعور و روضه خوانی پسر ابو طالب [سیمای خدای تو چگونه است؟]) می کوشند که از انظار فهم مومنان و معتقدین بپوشانند. مومن بایستی تغییرات را طوری دریافت کند که احساس تزلزل در ابدیت « حقیقت الهی » به ذهنش هرگز خطور نکند و کمالات الهی، کما فی السابق پایدار بمانند.

در روند این دستکاریهاست که عقل آفریننده ی مومن در خفا به کنیزی و همدستی با عقل تابع می رود و تغییرات خوشنما و مُد روز و خر رنگ کن را در سفره ی معتقدین و مومنین عرضه می کند. تغییرات در نصّ حقایق الهی معمولاً به روشهای زیر انجام می گیرد: 1- با کاربست تفسیر آیه های قرآنی که تلاشیست برای ادغام و تزریق کردن پدیده ها و افکار و ایده ها و دیدگاهها و اندیشه های نویافته و در کلّ، سراسر چیزهای تازه و جدید به توبره ی ابوحریره ی حقیقت الهی؛ طوریکه محصولات نو با حقیقت الهی در تمام نقطه ها، مطابقت قیروطی و وحدت تمام داشته باشد. (کلیه ی شریعمداران و فقها و مراجع تقلید در این راستا حرکت می کنند) 2- راه دیگر آنست که مقوله ی تاویل و هرمنوتیک را به کار می بندند. چنین روشی می کوشد که محتویات حقیقت الهی خود را طوری با وقایع و رویدادها و افکار و دیدگاههای نو به نو، تطبیق دهد که به ساحت مقدّس حقیقت الهی، هیچ آسیبی نرسد و تغییر ناپذیریش لکه دار نشود. (کلیه ی اسلام راستین سازها و نووار کنندگان اسلام در این راستا حرکت می کنند).

تلاشهای تفسیری به دوام اسلامهای سنتی ختم می شوند و تلاشهای تاویلی به اسلامهای راستین. هر دو این تلاشها با فرهنگ ایران در تمام دامنه های تصوّر شدنی، خصومت سرسختانه ای دارند و در برابر فروزه های درخشان و زیبامنش و زندگی پرور آن به شدت احساس حقارت می کنند. جنبش نوزایی فرهنگ ایرانی با مسائل بسیار دشوار و آزارنده ای گلاویز بوده و هست و خواهد بود. به همین سبب، تلاشگران آزادی و روشنگری بایستی وظایف و پیکارهای فرهنگی دراز مدت و سنجشگریهای روشنگر و انگیزنده به فکر و خستگی ناپذیر خود را دامنه دارتر و ژرفتر و گسترده تر به پیش ببرند.

آریابرز زاکرسی

آدرس پست الکترونیکی نگارنده: azagrosi@yahoo.de

درج این جستار در مطبوعات و تارنماهای اینترنتی بدون دخالت در متن، در سراسر جهان، آزاد است. از نامه هایی که مرا به تفکر و بازاندیشی و ژرفبینی بیانگیزانند، دلشاد می شوم.